

تکیه بر سردی دیواری، ایستاده چیزی که نمی‌توانم بگویم از ا
با قامتی شبیه هر کسی در روبه‌رو ایستاده به قد قامتِ آتش
و چیزی که نمی‌توانم بسرایم از او
شلیک می‌شود

تو می‌ریزی

من شعر می‌شود

چیزی قریب (این بار با قاف)

در خلأ دو رج دندان‌هایت زمزمه می‌شود

شعری که من نخوانده بودم

تو در شیب سقوط می‌شود

شعری که من سروده بودم

در حاشیه‌ی امن

گروپ گروپ، گروپ گروپ

در خشاب چیزی که جایز نیست

و نعره‌ی گلن‌گدن که گدن گلن نمی‌شود، چرا؟

و فرمان آتش از گلوئِ گل‌دسته‌ی صبح

و معلوم نیست

کدام از من بر زمین می‌افتد

کدام از تو شعر می‌شود

(من رکوع می‌رود؛ تو شلیک می‌شوی)

تو قنوت می‌گیرم؛ من زاری می‌شود به چمباتمه‌ی درد

او قراول می‌نشیند

ما درو می‌شوند

شما معجزه را باور می‌کنند

آن‌ها از صحنه دور می‌شوند)

با ساختِ مجهول، نایب‌الزیاره‌ی جعل

رفته‌ای و سایه‌ات در حوالیِ جوخه قدم می‌زنم

با وزن لطیفه‌ای که قلبت را تقطیع می‌کنیم

یک‌بار: گروپ گروپ؛ گروپ گروپ

و خیالت آسوده

دست‌های محو در چشم‌انداز بنفشه، بوی مایوسِ یاس می‌شوند

یک‌بار: گپ گپ؛ گروپ گروپ

صندلی خالی

سرنگ‌ها خالی

حوض‌های کاشی خالی

بلندگوهای معذور، آویخته از گل‌دسته‌ی مسجد، مست مست

یک‌بار: گگپ گپ گگپ گپ و ایستادن

نعره‌های این محوطه در زاریِ آن حوالی گم می‌شود، هی ...

دامنه از صدا می افتد
لهجه از گلو دست می کشد
و هی
رنگ ها تیره از همیشه تر.

شاعری قلبی می تراشد
قلبی شاعر.

و رفته ام
و سایه ام در حوالی هیچ کس نمی وزد
قلبی پای چوبه ای
گروپ گروپ
گروپ گروپ.

محمد محمدی